

علی اکبر دهخدا در سال ۱۲۵۷ هجری شمسی در تهران به دنیا آمد. او خود را این گونه معرفی می کند: «پدر من خان باباخان است که سپاهی بوده و از او شمشیرها و چند عدد نیزه و خنجر و پیراهنی که آیات قرآنی در پشت و روی آن نوشته شده، بر جای مانده است. پدر من، دار و ندار خود را در قزوین فروخت و به تهران آمد. من در نه سالگی، پدرم را از دست دادم و مادرم تربیت مرا به عهده گرفت. من، علوم قدیم را از استادان مختلف فرا گرفتم. معلمین من شیخ غلامحسین بروجردی و شیخ هادی نجم آبادی بودند و من هر چه دارم بر اثر تعلیم این دو بزرگ مرد است.»

اطلاعات

دهخدا در همان زمان به فراگرفتن زبان فرانسوی پرداخت و معلومات خویش را تکمیل کرد. کامل کردن

لغتنامه، مفصل‌ترین کتاب لغت در زبان فارسی است. دهخدا برای تألیف این جمع کردن کتاب، نزدیک چهل سال کوشش کرد و در این مدت، حدود صد نفر با وی همکاری داشته‌اند.

لغتنامه، مهم ترین و اساسی ترین اثر دهخدا است و بیشتر شهرت دهخدا به خاطر همین اثر
اوست. بنا به باور بسیاری، چنین کار بزرگ و عظیمی را برای زبان فارسی به غیر از دهخدا،
تنها فردوسی انجام داده بود. امروز در ایران به هر کتابخانه ای که برویم از تعداد مراجعه کنندگانی
که در جست و جوی لغتنامه ی دهخدا هستند، می توانیم ارزش و اهمیت این کتاب را درک
کنیم.

جمع لغت

تقریباً همی لغات فارسی و نام شهرها و

جمع مکسر شخص

روستاها و کلمات علمی و اشخاص بزرگ و حتی

لغات عربی را می توان در لغتنامه ی دهخدا یافت.

در جلوی هر کلمه ای، معنا، موارد کاربرد، طرز تلفظ

جمع مکسر شعر

صحیح، همراه با اشعار و اطلاعات دیگر آمده است.

دانشنامه

لغتنامه ی دهخدا در واقع یک دایرة المعارف است.

دهخدا برای نوشتن این لغتنامه، شب و روز به مطالعه و جمع آوری اطلاعات مشغول

جمع مکسر متن با اهمیت

بود. آن طور که نوشته اند، وی چند میلیون یادداشت از روی متون معتبر استادان شعر و

لغتنامه
از استادان کلام و ادب در آن زمان
در کتب و دستاویزها: حساب
تکلیف حساب، خوش حساب،
و غیره حساب، چوب حساب،
در حساب کردن، حساب برداشتن
در حساب کردن، به حساب سره
در حساب کردن، حساب کردن

متنی که دارای آهنگ
و قافیه نباشد.

پزشکی
نثر فارسی و عربی، لغتنامه‌های چاپی و خطی، کتاب‌های تاریخ و جغرافیا، طب، ریاضی
جمع مکسر علم
و علوم دیگر فراهم آورده بود. به گفته‌ی خود او و نزدیکانش، هیچ روزی از کار تحقیق و
یادداشت برداری برای لغتنامه، غفلت نکرد مگر دو روز به خاطر درگذشت مادرش و دو روز
به خاطر بیماری سختی که دچار شد.

علامه دهخدا در یکی از یادداشت‌های پراکنده‌اش برای لغتنامه، می‌نویسد: «همی

لغات فارسی زبانان تاکنون در جایی جمع‌آوری نشده، هزاران لغت فارسی و غیر فارسی

به کار می‌رود که تاکنون کسی آنها را گردنیاورده و اگر گرد آورده به چاپ نرسانیده است. ما
بیان کردن

بسیاری از این لغات را به تدریج از حافظه، نقل و سپس آنها را الفبایی کرده‌ایم ... و این

درنگ کار بی‌هیچ تأخیر و درنگی، بیرون از بیماری چند روزه و دو روز رحلت مادرم رحمة الله علیها
مرگ **رحمت خدا بر او باد**

که این شغل تعطیل شد، ادامه یافت و می‌توانم گفت که بسیار شب‌ها نیز در خواب
رختخواب **بلند می‌شدم**

و در بیداری در این کار بودم. چه بارها که در شب از بستر بر می‌خاستم و چراغ روشن
مورد ستم واقع شدن

می‌کردم و چیز می‌نوشتیم. مرا هیچ چیز جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین ستمکار مغربی

و ادا نکر د

به کحل این رنج سنکین وانداشت؛ چه برای نان، همی راه‌ها به روی من باز بود و
نام را نیز چون جاودانی می‌دیدم، پایند آن نمودم.»

مقید

همیشگی

دانشمند

در میان دانشمندان معاصر ایران، باید علامه دهخدا را بزرگ‌مرد فرهنگ ایران
دانست. او سرشار از عشق به فرهنگ وطن بود و نامی بلند در میان دانشمندان ایرانی
داشت و آثار با ارزشی از خود به یادگار گذاشته است.

پیر

جمع مکسر اثر

غروب روز دوشنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۳۴ شمسی بود. رنج و زحمت سال‌ها مطالعه،
تحقیق و جست‌وجو و سرانجام، بیماری، دهخدا را از پای در آورده بود. هزاران جلد
کتاب، که در مدت چهل و هشت سال با او سخن‌ها گفته بودند، اینک همه خاموش
نشسته و استاد پیر را تماشا می‌کردند.

از بین برده بود

الان

او در این هنگام، دو شاگرد، همکار صمیمی و مهربانش، محمد معین و سید جعفر شهیدی به دیدار وی آمدند. لحظاتی چند با سکوت، سپری شد. استاد پیر، هر چند لحظه یک بار به حالت سستی و ضعف در می آمد و چشمانش را فرو می بست و باز به حال عادی بر می گشت. در یکی از این لحظات، دهخدا سکوت را شکست و گفت: «که می پرس.»

باز برای چند لحظه، همه ساکت شدند و دهخدا بار دیگر گفت: «که می پرس.»

در این هنگام، محمد معین پرسید: «منظورتان شعر حافظ است؟»

دهخدا جواب داد: «بله»

معین گفت: «استاد، می خواهید برایتان بخوانم؟»

دهخدا گفت: «بله»

آنگاه، معین، دیوان حافظ را برداشت و چنین خواند:

زهرِ <u>هجری</u> چشیده‌ام که می‌رس	دردِ عشقی کشیده‌ام که می‌رس
دلبری <u>برگزیده‌ام</u> که می‌رس	<u>جستجو کرده‌ام</u> در جهان و آخرِ کار
رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌رس	بی تو در کلبه‌ی گدایی خویش
به مقامی رسیده‌ام که می‌رس	همچو حافظ، غریب در ره عشق

اندکی پس از آن، دهخدا بیهوش شد و روز بعد به دیدار پروردگارش رفت. آرامگاه او در شهر ری (ابن بابویه) قرار دارد.

در عشقی کشیده ام که می‌رس
زهر هجری چشیده ام که می‌رس.

رنج عشقی را تحمّل کرده ام که از آن سوال نکن؛ زیرا نمی توانم جواب بدهم و زهر جدایی نوشیده ام که تلخی نتوان پرسید.

گشته ام در جهان و آخر کار دلبری برگزیده ام که می‌رس.

زمان زیادی را در دنیا جست و جو کرده ام و عاقبت، دلبری را انتخاب کرده ام که نمی توان وصفش کرد.

بی تو در کلبه گدایی خویش رنج هایی کشیده ام که می‌رس.

بدون تو در خانه ی فقیرانه و بی رونق خودم، سختی های زیادی را تحمّل کردم که درباره ی آن، چیزی را از من نپرس.

همچو حافظ، غریب در ره عشق به مقامی رسیده ام که می‌رس.

مانند حافظ، دور از وطن، رونده ی راه محبّت شدم و به مقام و درجه ای از عرفان رسیده ام که پرسیدنی نیست.



توصیف : یکی از راه‌های تمرین در نویسندگی، توصیف است. توصیف بیان ویژگی‌های یک چیز یا پدیده یا واقعه است. در توصیف باید به اندازه، رنگ، بو، لطافت و زبری، فاصله و سایر خصوصیات آن چیز توجه کرد.

۱ به نظر شما کدام بند درس از توصیف زیباتری برخوردار است؟

۲ وطن خود را در دو بند توصیف کنید.



۳ فهم خود را از ضرب المثل «هر که بامش بیش، برفش بیشتر» در یک بند بنویسید.



A large rectangular box with a light blue border and decorative floral patterns on the left and right sides, intended for writing a paragraph. The box contains four horizontal dashed lines for writing.



الف متن زیر را با دقت بخوانید.

آن سوی جنگل‌ها، روستای کوچکی بود. در آنجا رسم بود که افراد پیر و از کار افتاده را در خانه‌ی دور افتاده‌ای نگهداری کنند.

در این روستا، دهقان جوانی با پدر پیر و پسر کوچکش زندگی می‌کرد. پدر او دیگر نمی‌توانست کار کند. دهقان جوان تصمیم گرفت او را به آن خانه ببرد.

فردای آن روز، پدرش را سوار گاری کرد و به راه افتاد. وقتی که به آنجا رسیدند، مقداری آب و غذا برای او گذاشت و برگشت. در راه به یاد پیری خودش افتاد و گفت: «انصاف نیست؛ یک روز ممکن است پسر من همین بلا را سر من بیاورد.» دهقان جوان برگشت و پدر را با خود به خانه آورد و او را در زیرزمین خانه‌اش پنهان کرد.

پس از مدتی بیشتر مردم روستا بیمار شدند. وقتی پیرمرد خبر را شنید، گفت: «بیماری

به خاطر آب آلوده است. به سرچشمه بروید و راه آب را عوض کنید.» دهقان جوان حرف‌های پدر را به مردم گفت. آنها مسیر آب را تغییر دادند و سلامتی به روستا بازگشت.

مدتی گذشت. فصل کاشت فرا رسید. پدر پیر به پسرش گفت: «اگر امسال مردم به جای گندم ذرت بکارند، سال بعد زمین دوباره قوت پیدا می‌کند و محصول گندم زیاد می‌شود.»

مردم همان کاری را کردند که پیرمرد گفته بود. سال بعد آسیاب‌ها پر از دانه‌های گندم شدند. مردم روستا جشن گرفتند و به خانه‌ی دهقان آمدند و گفتند: «تو خیر مردم روستا را از همه بهتر می‌دانی پس کدخدای ما هستی.» دهقان گفت: «اما من کاری نکرده‌ام، این فکر پدرم بود.» مردم با تعجب گفتند: «مگر او را به آن خانه نبرده‌ای؟»

دهقان جوان ماجرا را تعریف کرد و گفت: «درست است که پدرم از کار افتاده است؛ اما چیزهای زیادی می‌داند.» از آن روز مردم تصمیم گرفتند که پیرمرد‌ها و پیرزن‌ها را پیش خود نگه دارند.

ب) با توجه به متن به سؤالات زیر پاسخ دهید.

۱ در سطر اول کلمه‌ی «آنجا» به چه چیزی اشاره می‌کند؟

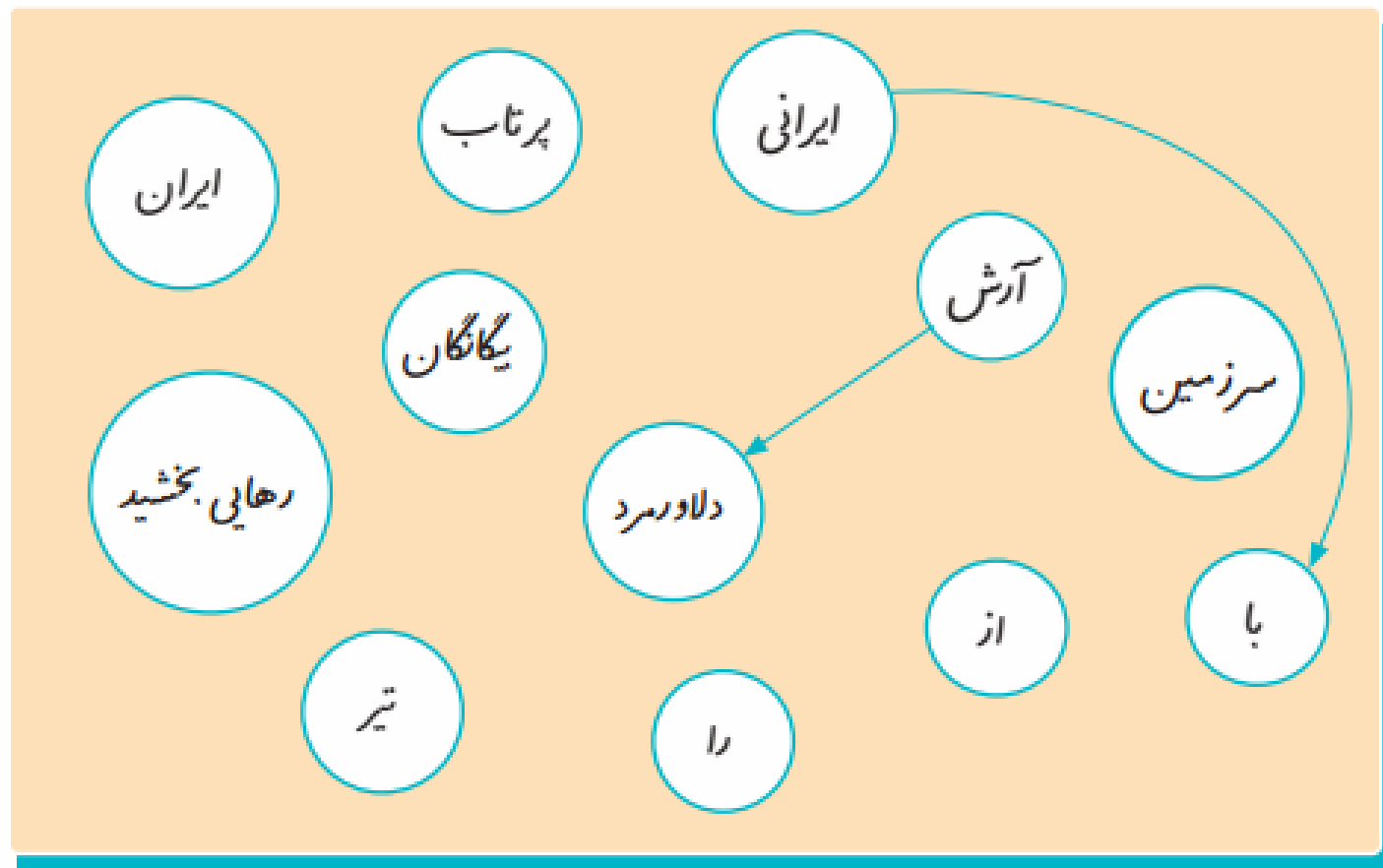
۲ کلمه‌ی «او» به چه کسی یا چه چیزی اشاره می‌کند؟

۳ کلمه‌ی «تو» به چه کسی یا چه چیزی اشاره می‌کند؟

۴ در بند سوم کلمه‌ی «آنجا» به چه چیزی اشاره می‌کند؟

۵ در دو بند آخر متن، دور نشانه‌های ربط خط بکشید.

مانند نمونه واژه‌ها را با فلش به هم وصل کنید و یک جمله بسازید.



جمله

.....

.....